هو السامع الشاهد الخبیر
فصبر جمیل و الله المستعان علی ما یصنعون

یا حیدر قبل علیّ علیک بهائی و بهاء من فی ملکوتی لأشکوا بثّی و حزنی الیک بعدما ورد علیّ ما ناح به کلّ ذرّة من ذرّات الکائنات و الممکنات و انّ الظّالم عقر ناقتی و الفاجر اغرق سفینتی و الذّئب افترس غنمی و الثعبان افغر فاه و بلع مولئه قد ذکرنا لک ما ذکرناه من قبل فی الواح شتّی اظهارا لحزنی و ابرازا لظلم اعدائی و اعلانا لصبری و اصطباری و تسلیمی فیما ورد علیّ فی سبیل الله ربّک و ربّ آبائک و ربّ العرش العظیم و مظلومیّتی و بلائی و ابتلائی آنچه ذکر شد نزد آنچه در مدینهٔ کبیره واقع شد مذکور نه و موجود نه چه که لطمهٔ آن و ضرّ آن بعزّ الله واقع سبحان الله بابی مفتوح شد و مقصود از آن آنکه مطلع عدل و انصاف و اخلاق طیّبه و اعمال مرضیه گردد و لکن مهبط ظلم و اعتساف و معدن غفلت و اجحاف گردید گمان آنکه مطاف مقرّبین و معتمدین شود و لکن مطاف خائنین و غافلین مشاهده شد یکی از مدّعیان محبّت با دشمن متّحد شد و بتاراج دوست پرداخت نه رحم بر خود نمود و نه بر امر لعمر الله دموع عدل جاری و آه انصاف ظاهر و متصاعد طمعا للمال از مولی در یوم مآل گذشت یکنقطه از ظلمش عالم عدل را ظلمانی نمود و یک حرف از کذبش عالم صدق را منهدم کرد مقام نور نار ظاهر و مقال داد بیداد یا حیدر قبل علیّ لطمهٔ عظیم بر عدل مسکین وارد امانت واویلا میگوید صدق بوامصیبتا ناطق آتش حرص و فحشاء بر قناعت و تقوی زد آنجناب و عالم گواهند که این مظلوم در لیالی و ایّام عباد الله را بتقوی الله دعوت نموده و کلّ را بآنچه سبب ارتفاع مقام و ارتقاء شأن است آگاه فرموده و لکن حاصل ذکر نزد بعضی نسیان شد و نتیجه نصیحت غفلت گشت بی انصاف ستر انصاف را درید و بی دیانت ضربت قوی بر صدر امانت زد آه آه عمّا ورد علی امر الله امروز در مدن اعمال و اخلاق نالها مرتفع و نوحه‌ها مسموع اگر اینمظلوم از بلایای خود ذکر نماید البته صخره صیحه زند و سحاب وا اسفا گوید بر حسب ظاهر برادری داشتیم و چندین سال در ظلّ جناح رحمت بکمال راحت و آسودگی مستریح و بعد باغوای نفسی قصد مظلوم آفاق نمود و چون خافیهٔ صدر و خائنهٔ چشم ظاهر گشت

این مظلوم از ما بین خارج شد و او را با اولاد و اطفال و زوجات با کمال صحّت و سلامتی در مقّر امن و مقام امان گذاردیم مع ذلک گفته‌اند آنچه گفته‌اند یا حیدر قبل علیّ ابصار از آنچه ظاهر و مشهود است ممنوع و بظنون و اوهام متمسّک و متشبّث قسم بامواج بحر بیان در ظهور ظهور اعظم و تجلّیات نیّر قدم مقدار یک رأس اصبع بلا بر او وارد نشده این فقره را حق آگاه و کل گواهند مع ذلک گفته‌اند آنچه شنیده‌اند ظلم دیگر که از مظاهر بغضا بر سدرهٔ منتهی وارد شده آنکه آیات الٓهی در لیالی و ایّام از سماء مشیّت نازل و بمثابهٔ امطار هاطل و لکن قائل بی انصاف گفته آنچه را که کبد برهان آب گشته و حجّت صورت خراشیده حال معادل جمیع کتب قبل وبعد حاضر و موجود و لکن این الابصار لیبصر و این الانصاف لینصف کتاب ایقان که مخصوص حضرت خال علیه بهائی و عنایتی نازل آن را نسبت بنفسی داده‌اند که لعمر الله از عرفانش عاجز است و لکن نزد مقربّین الٓهی و صاحبان بصر ربّانی امر واضح و مشهود است و بمثابهٔ آفتاب مشرق و واضح و لائح اهل بصر و منظر اکبر بعد از مشاهدهٔ لئالی حکمت و بیان آگاه میشوند که از چه خزینهٔ بوده و از کدام کنز ظاهر گشته آیا نتیجهٔ ظنون را عند حضرت قیّم مقامی بوده و یا جوهر اوهام را نزد تجلّیات نیّر ایقان شأنی و قدری لا و امر الله المهیمن علی من فی السّموات و الارضین در اشرف و هادی و در توکّل و تفویض و خدعه و ریب هر یک تفکّر نما و همچنین در حیات ثانی که در سنین متوالیات ما بین قوم بکمال آسودگی و صحّت و آسایش بوده و هست آیا سبب این زندگی چیست لعمر الله انکار و عدم اقرار در این ایّام ارتکاب نمود آنچه را که ظهر بیان مرتعد از حق میطلبیم عباد خود را انصاف عنایت فرماید مع ذلک نزد مظاهر اوهام از مقامش نکاسته و آنچه بگوید تصدیق و تسلیم مینمایند و حرفی ندارند یا حیدر علیک بهاء الله مالک القدر نزدیک بآن رسیده که اهل بصر از صبر ما شکایت نمایند از سعد مذکور در کور فرقان در ایّامیکه نور بصرش منع شده بود سوأل نمودند که تو مستجاب الدّعوهٔ چرا از برای خود دعا ننمودی قال قضاء الله عندی احبّ من عینی و حزب الله البته افضل و اقدم و اعلی از او بوده و هستند جمیع نعم موجودهٔ در دنیا را بیک اشراق از نیّر رضایش مبادله نمی نمایند چه که از کأس تفویض نوشیده‌اند و از قدح رضا آشامیده‌اند مقامشان دیگر است و همّتشان دیگر بر

براق همّت راكبند و در فضای تسليم راكض بارادة الله ناظرند و از دونش فارغ و آزاد حزم و عزمشان فوق امكان حركت مينمايد الٓهی الٓهی ترى الموّحدين بين ايادى المشركين و المقرّبين بين ايادى المعتدين قد ورد عليهم فى سبيلک ما لا ورد على احد من عبادک قد ذابت اكبادهم فى هجرک و ذرفت دموعهم فى فراقک و ضاقت صدورهم بما ورد عليک فى ايّامک اسئلک يا اله العالم و مقصود الامم بصبرک الّذى سبق الوجود من الغيب و الشهود و باسرار ظهورک و طور علمک بان تويّد حزبک بين الاحزاب على ما تظهر به مقاماتهم بين عبادک و شؤونهم فى بلادک اى ربّ تسمع ضجيجهم و صريخهم اسئلک برحمتک الّتى سبقت الكائنات و بعنايتک الّتى احاطت الممكنات بان تقرّبهم الى ساحة عزّک و بساط قدسک اى ربّ نوّر عيونهم بمشاهدة آثار عظمتک و قلوبهم بانوار معرفتک آه آه من نار البعد فى ايّامک و من ضرّ الظّلم امام عرشک و عزّتک و عظمتک و قربک و لقائک قد انفطرت سماء العدل بما ورد على اوليائک و انشقّت ارض الانصاف بما اكتسبت ايادى خلقک الّذين نبذوا كتابک و نقضوا عهدک و ميثاقک و جمالک الابهى و ظهورک بين الورى لا تسكن زفرات محبّيک و لا عبرات عاشقيک بعدما سمعوا حزنک و بلائک من الّذين نسبوا انفسهم الى نفسک و اقرّوا بزعمهم بظهورک طلوعک و استوائک على عرش بيانک و كرسىّ فضلک فآه آه انّ الرّجاء ينوح و العدل عرّى رأسه و الانصاف يضجّ و يقول يا ملأ الارض خافوا الله و لا تقولوا ما ناحت به سدرة المنتهى فى الفردوس الابهى و صاح التّقوى بين الملأ الاعلى يا معشر البشر تالله ما خلقتم لخدمة اهوائكم و اجابة انفسكم بل لخدمة الله و امره و خدمة اوليائه و حزبه ضعوا ما منعكم عن التّقرب الى الافق الاعلى وخذوا ما امرتم به من لدن خالقكم و موجدكم و بارئكم و رازقكم اشهد يا الٓهى و محبوبى و معبودى و مقصودى انّ الظّالمين ارتكبوا ما منعت به آذانهم عن اصغاء ندائک و نداء اصفيائک و عملوا ما منعت به ابصارهم عن مشاهدة انوار وجهک و ما انزلته فى ايّامک اسئلک ببحر آياتک و نوّرت به وجوه احبّائک فى يوم ظهورک بان تكتب لهم خير كلّ عالم من عوالمک و كلّ فضل ذكرته فى الصّحيفة الحمراء من قلمک الاعلى انت الّذى لا تضعفک قوّة الامراء و لا تمنعک حجبات العلماء تفعل و تحكم بقدرة من عندک و سلطان من لدنک انّک انت الحاكم الآمر الفيّاض الفضّال العليم

الحکیم نامهٔ آنجناب که باسم جود علیه بهائی و عنایتی ارسال نمودند در ساحت اقدس حاضر و عبد حاضر تمام آنرا عرض نمود و بلحاظ و اصغاء فائز گشت اینکه ذکر اولیای آباده را نمودی و همچنین مراتب و مقامات استقامت و محبّت و انجذاب و خدمتشان را فی سبیل الله انّ الله کان معک و معهم شهد ورأی و سمع ما نطق به اهل الوفاء طوبی لهم و نعیما لهم قد قبل اقبالهم و عملهم و توجّههم فی ایّام الله ربّ ما یری و ما لا یری و ربّ العرش العظیم لعمری و امری هر بیتیکه در آن اولیای الٓهی وارد میشوند و ندای ایشان در ذکر و ثنای الٓهی مرتفع ملائکه مقرّبین و ارواح مخلصین کل طائف آن بیت و اگر باب بصر حقیقی از برای بعضی باز شود مشاهده مینمایند که ملاء اعلی طائف و باین کلمه ناطق طوبی لک یا بیت بما جعلک الله مهبط اولیائه و مقرّ اصفیائه و مقام امنائه علیک بهائه و ثنائه و عطائه هر یک را در این حین ذکر نمودیم بذکریکه مذکور را در این حزن اکبر مسرور نمود اسماء ذکر نشد حکمة من عندنا انّ ربّک هو الامر الحکیم از قبل مظلوم کل راذکر نما و بعنایات حقّ جلّ جلاله بشارت ده سوف یظهر ما کان مستورا عن الابصار انّه لهو المقتدر العزیز البصّار و اینکه ذکر توجّه بارض ک را نمودید لله الحمد مؤیّدید بخدمت و موفّقید بر استقامت و مزیّنید بطراز حکمت و مرصّعید بلئالی محبّت و مودّت و لکن حکمت را ملاحظه نمائید اگر چه کرده و میکنند انّ ربّک هو المشفق الکریم شرایط حکمت از قبل در الواح شتّی از قلم اعلی نازل و از شرایط آنکه در هر مدینه وارد میشوید آثار الله را در مقام امن و محل امان ودیعه گذارید یعنی خارج از محلّ مسکن و بکمال حکمت و بیان مریدین و طالبین را متذکّر دارید و چون استعداد مشاهده شد آن هنگام امواج بحر بیان رحمن را بنمائید یعنی بعضی از آثار را بخواهید و قرائت نمائید لعمر الله اگر جمیع آذان عالم اقلّ من آن از قصص کاذبه و مفتریات سابقه طاهر و مقدّس شود باصغاء یک آیه کل بشاطی بحر احدیّه توجّه نمایند یشهد بذلک امّ الکتاب فی المآب امام وجوه الاحزاب رجای دیگر که در باره اولیای الٓهی در ارض ص نمودید بشرف قبول فائز و هر یک را ذکر نمودیم ذکریکه حقایق اشیاء در آنحین لاجل استماع و اصغاء حاضر و طائف هر یک را بتجلّیات نیّر عنایت ربّانی بشارت ده چندی قبل لوح مفصّلی بآن ارض ارسال شد لیجذبهم بیان الرّحمن الی اعلی المقام و ینوّرهم

بانوار شمس العرفان فی الامکان نفوسیکه در آن ارض باقبال و انقطاع و خدمت و محبّت فائزند کل امام عرش تحت لحاظ عنایت حاضر و بعطایای مخصوصه فائز قد انزلنا لهم ما انجذبت به الاشیاء و ننزل لهم آیاتنا و انا العزیز الفضّال و اینکه مضل خواسته اعانت نماید همین عمل گواهست بر خدعه و مکرش از این فقره هم آگاهی خواسته به نفوس مستقیمه و هم دامی قرار داده بر صید ماهیان بحر الهی آن بی انصاف الی حین مانع شده اتّبع الهوی و ظنّ انّه من اصحاب الهدی نسئل الله ان یؤیّد المصطفی علی اعلاء کلمته بین عباده و اظهار انقطاعه فی بلاده انّا زیّنّا رأسه باکلیل عنایة ربّه الفضّال الکریم و ارسلنا له لوحا انجذبت به حقایق الموحدین قل یا هادی اتّق الله احضر امام وجه مؤلئک لتسمع ما لا سمعته الآذان و تری ما لا رأته الابصار ضع الظّنون انّ القیّوم ینادیک عن شطر السّجن و یدعوک الی العدل و الانصاف لوجه الله مالک یوم المعاد قد غرّتک الدّنیا و ریاستها یشهد بذلک کلّ منصف بصّار یا هادی آیات الٓهی بدونش مشتبه نشده و نمیشود امروز بندای مکلّم طور اهل قبور بر خواستند و بتبارک الله ربّ العرش و الثّری ناطقند و تو الی حین بزندگانی جدید فائز نشدی بینک و بین الله در آثار نظر نما و ابصار و آذان عباد را از مشاهده و اصغا منع مکن از ما عندک بما عند الله توجّه کن آخر بچه حجّت و برهان بنقطهٔ بیان اظهار ایمان مینمائی چندین رتبهٔ اعظم از آن را بخواه و بشنو و ببین حضرت نقطه روح ما سواه فداه در فردوس اعلی وا اسفا میگوید و بکلمهٔ مبارکهٔ انّنی انا اوّل العابدین ناطق و تو غافل بعظام نخره یعنی بظنون و اوهام محدثه مشغول بگذار شبهات و اشارات و قصص اولی و اخری را و منقطعا عن الکلّ بافق عنایت الٓهی توجّه نما این مظلوم در اظهار امر الٓهی و اثبات حجّت ربّانی زحمتها کشیده و حمل شدائد نمود الی ان تنوّر العباد و الدّیار بانوار نیّر الاسم الاعظم تو سبب اطفا مشو و بر خود و عباد رحم کن در جزیره رفتی حال بمدینه بیا تا امواج بحر بیان الٓهی و انوار نیّر ظهور ربّانیرا بچشم خود ملاحظه نمائی لا تغنیک الیوم سبحات الاوهام و لا ما عند الانام طهّر اذنک لاءصغاء ندائی و عینک لمشاهدة آثاری هر صاحب انصافی شهادت میدهد که این مظلوم لوجه الله نصیحت میفرماید تو بصد هزار کذب و نفاق و انکار خود را حفظ نمودی این مظلوم باقرار و اعتراف ما بین اخیار و اشرار ظاهر و ناطق حال بانصاف تفکّر نما لعلّ تجذبک

نفحات الصّدق الی افق العدل و الانصاف باین ایّام فانیه و ریاست دو روزه خود را مستحقّ عذاب ابدی مکن در امثال خود یعنی علمای قبل تفکّر نما که ناس را چگونه از حق منع نمودند و بکذب و عدم انصاف تربیت کردند تا بالاخره مفتریات آنقوم سبب شهادت و علّت فزع اکبر گشت اسمع ندائی و قل تبت الیک یا مقصود العالم و رجعت الی ساحة عزّک فاغفر لی بجودک و کرمک انّک انت الغفور الرّحیم یا حیدر قبل علیّ علیک بهائی و عنایتی رمضان ع ل را از قبل مظلوم ذکر نما و بشارت ده چه که عملش بعزّ قبول فائز و مزیّن و بفضل عظیم فائز شده و در ایّام الٓهی عمل نموده آنچه را که قلم اعلی تصدیق فرموده و قبول نموده ذکر اولیای بهرام آباد و حسن آباد و آن جهات را نمودید دهجی علیه بهائی در این ایّام امام وجه حاضر و اولیای آن اطراف طرّا بعنایت فائز و الواح بدیعه منیعه مخصوص بعضی از سماء مشیّت نازل و در هر کلمهٔ بحر معانی مستور از حق میطلبیم نفوس مذکوره لدی المظلوم را تأئید فرماید بر نجات عباد خود از ظنون و اوهام قبل و بعد و از هر یک ظاهر فرماید آنچه را که سبب نجات و علّت ارشاد است یا احبّائی هناک خذوا کؤوس العنایة و الالطاف من ایادی عطائی ثمّ اشربوا منها امرا من لدی الله المشفق الکریم عنقریب از اشتعال آن نفوس افئده و قلوب آن اطراف مشتعل شود و آثارش از جهات ظاهر گردد راعی غنم از فضلش حاصل اسم اعظم گشت و صیّاد ماهی حافظ کلمهٔ الٓهی شد عمل کل نزد حق مذکور و از یراعهٔ فضل در صحیفهٔ عدل مستور هنیئا لاولیائی هناک و مریئا لهم کذلک نطق لسان العظمة فی هذا المقام الرّفیع انّه یقول الحقّ و یهدی السّبیل لا اله الّا هو الفرد المقتدر العزیز الجمیل یا حیدر قبل علیّ در این مقام اراده آنکه ذکر عالم ظاهر را انتها کنیم و بذکر باطن رجوع نمائیم تا ظاهر و باطن بیک لسان از ما سوی الله بگذرند و بذکر دوست یکتا ناطق و مشغول و این کلمهٔ علیا سبب و علّت اتّحاد اولیا شده و میشود الامر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید فی آخر الکتاب قل الٓهی الٓهی یشهد کلّ ذی بصر و ذی سمع و ذی عدل و انصاف باحاطة آیاتک شرق الارض و غربها قد نزّلت من ملکوت بیانک آیات عظمتک علی شأن عجز احبّائک عن حفظها و جمعها و مع ذلک قال المشرکون من عبادک ما ناح به اهل سرادق علمک و فضلک و سکّان مدائن ذکرک و ثنائک اسئلک باقتدار قلمک الاعلی و

انوار فجر ظهورک بین الوری بان تؤیّد عبادک علی الانصاف فی امرک انّک انت الّذی شهدت السن الکائنات بقدرتک و قوّتک و عظمتک لا اله الّا انت الفرد الواحد المقتدر العلیم الحکیم .